

که روزی سلمان رضی الله عنه با من گفت که ای برادر من هر کدام از ما که بیشتر وفات کند می باید که خود را در خواب فریاد بکری نماید من گفتم که این می تواند بود و مرده را اختیار آن است که خود را در خواب فریاد بکری نماید فرمود که آری روح بنده مؤمن سرگرد است هر جا که میخواهد از زمین میرود و روح کافر در سجین محبوس است بعد از آن چون سلمان رضی الله عنه وفات کرد روزی در میان روز قیلوله میگردم چون چشم من گرم شد ناگاه دیدم که سلمان رضی الله عنه آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته من گفتم وعلیک السلام ورحمة الله ایا عبداً کیف وجدت منزلك قال خیراً وعلیک بالتوکل فتمت الشیء التوکل برده ثلاث مرآت **طفیل بن سیر** **الرد** رضی الله عنه از وی ار نه که گفته است بعد از بیعت رسول الله علیه و سلم میکره فرستم بعضی از مردان قریش پیش من آمدند و گفتند ای طفیل سیاه ما آمده و ایس مرده یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در میان ما ظاهر شده است جماعت تارامتوفی ساخت

وکار ما را از ان نظام

و کار ما را از ان نظام انداخت نول حکم محمد ارد و بر از راد از برادر جد امی سازد وزن را از شوهر دوری اندازدی سر که آنچه از وی بیا و قوم ما رسیده است تو و قوم تو نیز رسد ز نهار که با وی سخن بکنی و گوشش سخن وی نداری چندان مبالغه کردی که غرمت کردم که با وی قطعاً سخن نگویم و از وی هیچ نشنوم تا غایبی که چون بگردم حرام بر قدم گوش خود را استوار میکردی تا سخن وی نشنوم با بعد از بیعتی حرام در ایدم دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم نزدیک خانه نماز میکند از نزدیک وی بیستاد چون خدای تعالی خواسته بود که کلام وی بشنوم کلام شنیدم بسیار خوب با خود گفتم من شاعرم و زبیرم حسن و فصیح کلام بر این گوید این پیش روی مردم اگر نیک گوید قبول کنم و اگر نه ویران کردم چون گویا در بار نشست و غضب می برقم و بر وی در ایدم و گفته ای شنیدم قوم تو مرا چندان از استماع کلام تو ترسانند این که گوش خود را بر این استوار کرد چون خدای تعالی خواسته بود که بشنوم شنیدم کلامی شکوایچه داری بر من عرضه کن اسلام